اطلاعات ۱۳۰۵
*شنبه ۲ تیر ۱۴۰۳*۱۵ ذی الحجه ۱۴۴۵
*۲۲ ژوئن ۲۰۲۴*سال نودوهشتم*شماره ۲۸۶۹۷
ettelaat.com ettelaatonline

احادیث اخلاقی

آیت‌الله‌العظمی حسین مظاهری

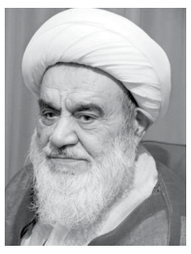

از امام سجاد(ع) روایت شده: «چهار چیز است که اگر در هر کس باشد، ایمانش کامل می شود...» یکی وفا به حقوقی که مردم بر گردن او دارند.

راستگویی

عامل دوم برای کمال ایمان، این است: «**وصدق لسانُهُ مع الناس**: به مردم راست بگوید.» خیلی مشکل است که کسی صدیق باشد، در زندگی اش واقعاً دروغی نباشد؛ ولی اگر چنین کسی پیدا شد، با تحقق شروط دیگر، ایمانش کامل است. شخصی رفت خدمت یکی از علمای بزرگ و گفت: «یک نصیحت به من بکنید.» فرمود: «دروغ مگو.» بعد برای اینکه نفس توجیه گر است، گفت: «نمی گویم دروغ های بزرگ را مگو، بلکه به مردم دروغ مگو، در خانه دروغ مگو، به زن و بچه دروغ مگو، به رفقا دروغ مگو، سر کسب و کار دروغ مگو، در معاشرت ها دروغ مگو!»

قرآن می فرماید: «**إنّما یَفتری الکذب الذین لا یُؤمنون**: تنها کسانی دروغ می گویند که ایمان ندارند» (نحل، ۱۰۵)؛ یعنی افراد دروغگو ایمان ندارند.

همچنین می فرماید: «**فاجتنبوا الرّجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزّور**: از پلیدی بتها دوری کنید و از گفتار باطل بپرهیزید» (حج، ۳۰)؛ یعنی ای مسلمان، از دو چیز باید دوری گزینی: بت پرست نباشی، دروغ نگویی! دروغ مگویید، نه به زنتان، نه به بچه تان، نه به رفیقتان و توجیه و توریه هم مکنید. همه باید صاف و باصفا و صمیمی و باصداقت باشیم. حتی در تعارف ها نیز باید دروغ نگفت. اگر کسی در روی افراد بگوید: «سلام علیکم، ارادتمندم»، ولی پشت سرشان غیبت کند، دروغ می گوید. وقتی این تعارفات دروغ است، دروغ های کسب و کار و دروغ های رایج در اجتماع و بازار چه می شود؟

از ما خواسته اند که صداقت، صفا و صمیمیت داشته باشیم و از هر گونه دروغ بپرهیزیم، مخصوصاً در خانه. همه باید مواظب باشند به خصوص به همسر و بچه ها و اعضای خانواده دروغ نگویند. برترین زنان زنی است که باصداقت باشد. بهترین شوهرها نیز مردی است که راستگو و باصفا باشد. بدترین زن و شوهرها، افراد متقلب و حقه باز و دروغگو هستند. دروغگویی در خانه باعث می شود کم کم بچه ها دروغگو تربیت شوند، که گناهش هم برای خودشان است که دروغ گفته اند و هم برای پدر و مادرشان است که آنها را در محیط دروغ تربیت کرده اند.

آزرم

سومین عامل تکمیل ایمان، حیاست. در روایت می فرماید: «**استحیامن کُل قبیح عند الله و عند الناس**»؛ یعنی از انجام کاری که نزد خدا و مردم زشت است، شرم کند. «حیا» فضیلت بسیار خوبی است، اما متأسفانه از جامعهٔ ما رفته است! اگر حیا را تجسم کنند، یک زن می شود. حال آیا زنان در کوچه و خیابان حیا دارند؟ آیا این فساد اخلاقی که در جامعه هست، نشانهٔ حیاست؟ آیا این بی حجابی ها و بدحجابی ها با حیاساز گاری دارد؟ آیا در اداره ها حیا حاکم است؟ بعضی از اداری ها با کمال جسارت به مردم توهین می کنند و کارشان را انجام نمی دهند. برخی مردم هم چنین اند. به راحتی آبروی هم را می ریزند، غیبت می کنند، شایعه برای همدیگر اختراع و پخش می کنند و به راحتی تهمت می زنند.

می گویند یک خانواده از گرگ ها هستند که برخلاف سایر حیوانات، خودشان خودشان را می خورند. آنها دسته جمعی به شکل دایره ای دور هم می نشینند و به همدیگر نگاه می کنند. هرگاه یکی از آنها غفلت کند، بقیه روی سرش می ریزند و پاره پاره اش می کنند. لازم نیست بروید در گرگ ها بگردید، بیایید در آدمها و ببینید هفت، هشت، ده نفر در جلسه نشسته اند، کافی است یکی از آنها خارج شود. آنگاه همه هر چه بخواهند، پشت سر او می گویند و آبرویش را می درند! این طرز رفتار، از بی حیایی سرچشمه می گیرد.

خوشرویی

عامل چهارم برای کامل شدن ایمان، طبق روایت مورد بحث ما، حسن خلق با خانواده و اطرافیان است: «**و حسّن خُلُقَهُ مع أهله**». انسان باید با همه خوش اخلاق و مؤدب باشد؛ اما آنچه در این روایت به طور خاص سفارش شده، این است که همه باید با همسر و فرزندان خود خوشرو و خوش رفتار باشند. گاهی دیده می شود بعضی ها با همسرشان نمی سازند، با فرزندانشان اختلاف دارند؛ می خواهند با تندی امر به معروف کنند، می خواهند با داد و فریاد نهی از منکر کنند. حتی اگر همسر کسی تقصیر هم داشته باشد، نباید با تندی و تنش با او رفتار کرد. به خصوص روحانیون باید با خلق نیکو دیگران را بسازند. امام صادق(ع) فرمود: با عملتان مردم را بسازید: «**کونوا دُعاه للناس بغیر ألسنتکُم**».

تندی و پرخاشگری برای همه بد است، اما در طلبه ها یا افرادی که ظاهر متدین دارند، موجب انحراف فرزندانشان می شود. باید در خانه، با همسر و با فرزندان، با روی خوش، زبان خوش و با مهربانی رفتار کنیم. خانوادهٔ طلاب علوم دینی معمولاً محرومیت های خاصی دارند و طلبه ها باید با حسن خلق و با تواضع و تلطف، آن محرومیت ها را جبران کنند. پرخاشگری، ترشرویی و قهر، چه از سوی مرد باشد و چه از سوی زن، گناه بزرگی است و در تربیت فرزندان نیز آثار بدی می گذارد.

اخلاص و فوران حکمت

اگر «اخلاص» باشد، افعال ما و کردار ما، فوق العاده مهم و ارزشمند می شود و اگر نباشد، گفتار و کردار ما به پر کاهی ارزش ندارد. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «**ما أخلص عبدٌ لله عز و جل أربعین صباحاً إلا جرَت ینابیعُ الحکمه من قلبه عَلی لسانه**»: هر کس چهل روز خود را برای خدا خالص کند، چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می شود. در روایات فراوانی بر لزوم رعایت اخلاص تأکید شده است. از جمله مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، یک باب به نام «اخلاص» دارد و در یکی از روایاتش از قول امام صادق(ع) نقل شده است که: میزان ارزش اعمال، نیت خالص و صادقانه انسان است، نه کثرت اعمالش. سپس حضرت اخلاص را تعریف کردند: «**العملُ الخالصُ الذی لا تُریدُ أن یحمدکَ علیه أحدٌ إلا الله**»: خلوص آن است که انسان نخواهد کسی به جز خدا به او آفرین بگوید. اگر انسان به دنبال تحسین و آفرین گفتن مردم باشد، علاوه بر اینکه به آن دست نمی یابد، عملش به پر کاهی ارزش ندارد و ممکن است او را جهنمی هم بکند.

شهید دوم(ره) روایتی نقل می کند که در قیامت شخصی را به صف محشر می آورند و به او می گویند: «چه کاره بودی و چه کردی؟» می گوید: «در راه خدا جهاد کردم و شهید شدم.» خطاب می شود: «تو به جبهه رفتی، اما برای خدا نرفتی! رفتی تا دیگران به تو آفرین بگویند.» بعد خطاب می شود: «او را در آتش جهنم بیندازید.» شخص دیگری را می آورند، می گوید: «یک عمر تحصیل علم و خدمت به دین کردم. علم آموختم و به دیگران یاد دادم. قرآن خواندم و به سایرین آموزش دادم.» خطاب می شود: «اینها برای خدا نبود، بلکه برای این بود که دیگران ببینند و تو را تحسین کنند»، او را هم به آتش جهنم می اندازند!

علامه طباطبایی(ره) یک وقتی این روایت را خواندند و فرمود: ببینید شهادت در راه خدا چقدر ارزش دارد؟ ترویج علم که انسان بتواند یک نفر را بسازد، چه اندازه اهمیت دارد؟ «**من أحیاها فکأنّما أحیا النّاس جمیعا**: هر کس کسی را زنده بدارد، گویی تمام مردم را زنده داشته است» (مائده، ۳۲)؛ اما اگر رنگ خدا به آن نخورد، فایده ای ندارد، بلکه ظلمت است. بعضی اوقات رنگ خدا به عملی می خورد که به حسب ظاهر ارزش چندانی ندارد، اما همان باعث می شود عمل انسان به دنیا و آنچه در آن است، بیرزد؛ مثلاً انگشتری که امیرالمؤمنین(ع) در راه خدا داد، قیمتی نبود؛ اما چون خالصانه بود، به اندازهٔ همهٔ دنیا ارزش پیدا کرد که در آیه ولایت به آن اشاره شده است: «**إنّما ولیکُمُ اللهُ ورسولُهُ والذین آمنوا الذین یُقیمون الصلاه و یُؤتون الزکاه وهُم راکعون**: ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» (مائده، ۵۵).

اگر گفتار و کردار ما رنگ الهی نداشته باشد، خیلی خسارت دارد، پوچ است و به قول قرآن در حد کفر است: «**لا تُبطلوا صدقاتکُم بالمَنّ و الأذی**...: صدقه های خود را با منت و آزار باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» (بقره، ۲۶۴). می گویند بهلول از جایی می گذشت، دید مسجد می سازند. پرسید: برای چه می سازید؟ پاسخ دادند: برای رضای خدا. بهلول سنگی سفارش داد که روی آن نوشته بود: «مسجد بهلول» و شبانه آن را در سردر مسجد نصب کرد. بانی مسجد گفت: من زحمت کشیده ام، مسجد به نام بهلول باشد؟ بهلول گفت: اگر برای خدا ساخته ای، خدا می داند و به فرض که مردم به اشتباه تصور کنندمن آن را ساخته ام، خدا که اشتباه نمی کند!

مقاله

ابن سینا، نماینده عقلانیت

دوم تیرماه سالگرد درگذشت دانشمند نامدار ایرانی، ابوعلی سینا در سال ۴۱۶ شمسی است که به‌ویژه به دلیل آثارش در زمینهٔ فلسفه و پزشکی اهمیت جهانی دارد و استاد اعوانی از آگاه‌ترین دانشوران معاصر به اندیشه و زندگی است. متن کامل گفتگوی زیر که به همت حورا نژاد صداقت و غلامرضا حسین پور انجام گرفته، پیشتر در «اطلاعات حکمت و معرفت» به چاپ رسیده است و در اینجا عمدتاً بخشهای مربوط به ابن سینا با حذف پرسش ها در دسترس خوانندگان قرار می گیرد.

دکتر غلامرضا اعوانی

استاد فلسفه

گفتگو فلسفی

ابن سینا جایگاه عظیمی در فلسفه و عقلانیت دارد که فهم آن نیازمند دانستن تاریخ فلسفه و چگونگی تطور افکار بشری است. ابن سینا افق دیگری در عقلانیت باز کرد. او فیلسوفی افق بازکن بود. افلاطون در رسالهٔ «تیمائوس» خدا را در حال خلق کردن تجسم می کند و این کار بزرگی است. اگر بخواهیم جایگاه ارسطو را در سیر تطور عقلانیت بررسی کنیم، پیش از همه با او، آن هم با عنوان «معلم اول» مواجه می شویم. او کسی است که در علوم مختلف برای اولین بار کتاب تألیف کرده. درباره علم النفس، نجوم، زیست شناسی، مابعدالطبیعه و... کتاب نوشته است. می گویند اسکندر ۸۰۰ شکارچی و ماهیگیر را برای ارسطو استخدام کرده بود که انواع حیوانات را برای تشریح در اختیارش قرار می دادند. او بنیانگذار علمی به نام مابعدالطبیعه است و کتابی با همین نام دارد. او معروف بود به «عقل مجسم».

با این همه، جالب است بدانیم که ابن سینا متوجه اشتباهات متعدد ارسطو شد. او منطق ارسطو را تکمیل کرد. بعضی که آثار او را نخوانده اند، به گمانشان تمام مطلب صرفاً تکرار است. در حالی که اصلاً چنین نیست. هر بحثی را که در آثار ارسطو آمده، در نوشته های ابن سینا بسیار رشد کرده تر و دقیق تر می توان یافت؛ مثلا در بحث قیاس، قضایا، قضایای شرطیه و تبدیل قضایای شرطیه به حملیه و حملیه به شرطیه (که در آثار ارسطو نیست) و... تحلیل ابن سینا نزدیکی بسیاری به منطق جدید دارد. از نظر ارسطو قضایای کلیه را می توان تبدیل به شرطیه کرد و قضایای جزئیه را نمی توان. و ابن سینا این را کشف کرد.

یکی دیگر از کشفهای او، بحث زمانیات و قضایای موجهه است. ابن سینا برای نخستین بار چنین مسائلی را مطرح کرد. ابن سینا شارح نبود، برخلاف ابن رشد که چند جمله را نقل می کند و سپس به شرح آن می پردازد. تمام ارسطوشناسان پیش از ابن سینا، شارح بودند. وقتی شاگرد ابن سینا از او می خواهد که شرح کند، می گوید: من شارح نیستم، ولی اگر بخواهی از خودم بنویسم، می نویسم. سپس کاغذ خواست و تمام رئوس مطالب «شفا» را طی دو یا سه روز از حفظ بدون مراجعه به منبعی نوشت!

روش کار

او در شرح حالش گفته هر جا مسأله ای را در آثار فیلسوفان بزرگ می خواندم، برایش پرونده ای درست می کردم تا ببینم صغری و کبرای قیاس مسأله چیست و آیا در آن مغالطه ای صورت گرفته یا خیر، منتج است یا منتج نیست. چنین کارهایی، سبک فکری و کاری یک فیلسوف به معنای دقیق کلمه است. ابن سینا با نگاه فلسفی آثار ارسطو را بررسی کرده نه با نگاه شارح. به جای شرح، مسائل و نظام فکری ارسطو را تحلیل کرده است. به تعبیر امروز، منطق پراکنده در ارسطو را اصل موضوعی (آگزیوماتیک) کرده است. او منطق را که علم عالی ابزار برای اثبات همه علوم است، آگزیوماتیک کرده، یعنی آماده کرده تا از این طریق همه علوم را با استفاده از روش اصل موضوعی، اثبات کند.

الهیات «شفا» را با متافیزیک ارسطو مقایسه کنید. متافیزیک حرف حرف است: آلفا، بتا و... هیچ ارتباط و نظمی هم میان آنها وجود ندارد. ابن سینا این الهیات را منظم و اصل موضوعی کرده است. او می گوید: «موجود بما هو موجود بدیهی است» و سپس احوال موجود بماهو موجود را به لحاظ وحدت و کثرت و قوه و فعل و وجوب و امکان و علت و معلول، بررسی کرده است.

ابداع الهیات

او اول کسی است که علمی به نام آنتولوژی یا هستی شناسی یا الهیات به معنای اعم ایجاد کرد. ارسطو اصلاً چنین مباحثی را ندارد. ابن سینا برای نخستین بار، الهیات بالمعنی الاعم را از بالمعنی الاخص (خداشناسی) جدا کرد، در حالی که این بحث در آثار ارسطو در هم آمیخته است. ابن سینا آن منطق را در مشکل ترین علم که علم الهی است، به کار گرفت. مشخص کردن موضوع و مسائل یک علم و بیان رابطه موضوع و محمول علوم، بسیار دشوار است و همین ها بیانگر عقلانیت شگرف ابن سیناست. چنین کارهای اساسی اصلاً در غرب رواج زیادی ندارد، ولی در آثار ابن سینا به خوبی دیده می شود و اتفاقاً در غرب تأثیر فراوان داشته است. ژیلسون - بزرگترین مورخ تاریخ فلسفه مسیحی - اشاره می کند که قدیس توماس در یک کتابش بیش از هزار بار به طور مستقیم یا غیر مستقیم از ابن سینا نام می برد. ابن سینا در فلسفه جدید بسیار تأثیرگذار بوده است. گرچه این آثار را به دقت مطالعه و بررسی نمی کنند.

مبنای تفکر ارسطو در هستی شناسی، جوهر و عرَض است و مبنای تفکر ابن سینا وجود و ماهیت است و این دو بسیار متفاوتند. ابن سینا اساس مابعدالطبیعه و الهیات را از مقولات به وجود و ماهیت تغییر داد. او نظامی را تأسیس کرد که در آن مبنا بر وجود و ماهیت است، و چنان دقیق دست به این کار زد که حتی تا کنون نیز مبنای فکری اش غیرقابل خدشه است. گرچه در فلسفه اگزیستانس بحث وجود و ماهیت به معنای دیگری هم مطرح می شود، ولی در کل، وجود و ماهیت کاملا در فلسفه جاافتاده است و فقط تحقیقات درستی روی آن انجام نشده و به دلیل عدم مطالعه، و عدم شناخت سیر تفکر، به گمانمان چنین مسائلی تکراری است.

از نظر ابن سینا عالم ممکن الوجود است و خدا واجب الوجود. ممکن هیچ اقتضائی ندارد و هر کمالی که دارد، برگرفته از واجب است. این برهان قوی که از تمام براهین ارسطو قوی تر است، در آثار و اندیشه ارسطو دیده نمی شود. ابن سینا به آثار ارسطو نظم و ترتیب داد و حتی بدون نام بردن، اشکالات بسیاری از آنها را دفع کرد؛ پس می توان گفت به یک معنی معلم اول ابن سیناست که جنبه دقیق و علمی به این مباحث اعطا کرد.

حکمت مشرقیه

ابن سینا افقهای مهم دیگری نیز باز کرد. او منطق ارسطویی و حکمت بحثی را لازم ولی کافی نمی داند. حکمت عملی را با ارتباط آن با حکمت دینی ارتقا داد. جدای از اینها، در ابتدای شفا می گوید: من فلسفه ای غیر از تمام فلسفه های دیگر دارم به نام حکمت مشرقیه. رساله ای نیز در این باب نوشت. وی کوشید فلسفه را در جهت الهی سوق دهد و از این طریق عقلانیت طولی به وجودآورد و نه عرضی. در مقدمه حکمت مشرقیه می گوید: نقایص حکمت ارسطوییان بسیار زیاد بود و گرچه من در جهت رفع آنها اقدام کردم، ولی همچنان راضی نیستم. بعضی در فلسفه مانند حنابله هستند، از ظاهر تجاوز نمی کنند؛ زیرا گمان می کنند ارسطو حرف مطلق را زده و حاضر نیستند حتی در یک کلمه با او مخالفت کنند! در حالی که ارسطو اشکالات فراوانی دارد. ما حکمت را از منابع بسیار دیگر کشف کرده ایم، از منابع غیر یونانی.

البته آثار متعددی از او از جمله در باب حکمت مشرقیه از بین رفته اند. حافظ شاعری به این بزرگی، هیچ گاه اشعارش را جمع آوری نکرد. دیگران پس از او کردند. ابن سینا نیز چنین طبیعتی داشت. کتاب های زیادی برای افراد مختلف می نوشت و به راحتی می گفت: من فلان کتاب را نوشته ام و اکنون دست فلانی است. این کتاب ها به تصادف بعدها پیدا می شدند؛ مثلا کتاب «حکمت عروضیه» را برای شخصی به نام عروضی در ماوراءالنهر نوشت. اکنون فقط یک نسخه از این کتاب در سوئد موجود است. همچنین، کتابی در ۲۰ جلد نوشته بود به نام «الانصاف» که محاکمه بین فلسفه شرق و غرب دربیش از ۲۰ هزار مسأله است! نسخه این کتاب در حمله مسعود غزنوی که دشمن ابن سینا بود، در اصفهان از بین رفت. مرحوم همایی مقاله مفصلی درباره روزهای آخر زندگی ابن سینا نوشته که خواندن آن اشک بر چهره خواننده جاری می کند. مسعود غزنوی چند سردار را در اصفهان مستقر کرده بود که هر سال به این شهر حمله می کردند. در این حملات ابن سینا و علاءالدین کاکویه، فرمانروای اصفهان، به کوهها پناهنده می شدند. همین حملات و پناهندگی ها موجب شدکه ابن سینا نتواند این کتاب را بازنویسی کند. البته بخشهایی از حکمت مشرقیه باقی مانده است، مانند: مقامات العارفین (در انتهای اشارات)، رسالهٔ فی العشق (که نشان می دهد عالم مبتنی بر عشق است)، رساله حیّ بن یقظان، رساله الطیر، سلامان و ابسال.

تمام آثار مذکور رمزی و بر مبنای حکمت مشرقی است. در حکمت بحثی رمز جایی ندارد. همین اندیشه پس از تکمیل شدن در سهروردی به حکمت اشراق و حکمت ذوقی تبدیل می گردد. در عالم اسلام مطلقا فیلسوفی استدلالی تر از ابن سینا نداریم. ابن سینا پس از مدتی به حکمت رمزی و ذوقی سوق پیدا کرد، البته آنجا نیز به شیوه کاملا فلسفی نظر خود را بیان کرده است. این خود افق دیگری است که ابن سینا باز کرده. ابن سینا نماینده عقلانیت است. اگر هم کسانی او را در این زمینه نفی می کنند، به دلیل کم خوانی یا عمیق نخواندن آثار اوست. چنین کسانی باید تاریخ فلسفه و نحوه تکامل آن را درست مطالعه کنند. در غرب اکنون، عده ای دوباره در پی کشف آثار و اندیشه های ابن سینا اقدام کرده اند. در همین مطالعات، معلوم خواهد شد که بسیاری از تفکرات فلسفی قرون وسطی و حتی امروز، برگرفته یا نشأت گرفته از آثار ابن سیناست.

ابن سینا ابتدا تحت تأثیر ارسطو بود، ولی به تدریج از او فاصله گرفت. حکمت مشرقیه ابن سینا، افلاطونی تر و نوافلاطونی تر است. فلاسفه اسلامی نمی توانستند با ارسطو خرسند باشند. زیرا او نمودار کمال حکمت بحثی است و حکمت ذوقی و عرفانی را که در سطح بالاتری است و مبتنی بر حق الیقین است، ندارد. ابن سینا با حکمت مشرقی راه و افق دیگری را بر خود باز کرد و تا حدی به افلاطون نزدیک تر شد، بدون اینکه افلاطونی شود.

پدیده ابن سینا

ابن سینا یک شخصیت استثنایی و اعجوبه دهر است. اولین نکته، دانشجویی اوست که چقدر عاشق علم بود. حدوداً در ۸ سالگی قرآن را حفظ کرد. فهمیدن غیر از حفظ کردن است. ابن سینا همه علوم را یک به یک در سنین کم آموخت. او فقیه بود. کتابی درباره فقه از سهروردی پیدا شده که فوق العاده است. ابن رشد کتابی در باب فقه و اصول دارد که بیداد می کند. شاید اگر ابن سینا می خواست شرحی بر کتاب ارسطو بنویسد، بسیار بهتر از تمام دیگر شارحان این کار را انجام می داد. ولی شارحی، کار ابن سینا نبود. البته او کلید پاسخ اشکال خود را در یکی از کتاب های فارابی می یابد. به نقل از خودش، در راه با یک وراق یا کتاب فروش مواجه می شود که به ابن سینا التماس می کند فلان کتاب را بخر. ابتدا ممانعت می کند. وراق می گوید: صاحبش به پول کتابش نیاز دارد. کتاب را می خرد و به خانه می برد و تمام مسائل و مشکلاتش دربارهٔ کتاب مابعدالطبیعه حل می شود.

مساله دیگر کتاب های فراوانی است که ابن سینا نوشته. مثلا کتاب الانصاف ۲۰ جلد است. یعنی اگر قرار بود امروز چاپ شود، شاید حدود ۶۰ یا ۷۰ جلد می شد. کتاب های زیاد دیگری نیز نوشته است که یا باقی نمانده اند یا استنساخ اندکی از آنها صورت گرفته است. اگر این کتاب ها باقی مانده بودند، ما ابن سینای دیگری داشتیم.

خلاصه، ابن سینا حکمت را به سمت حکمت الهی سوق داد. حکمت دنیایی ارزشی ندارد. ابن سینا این کار را در زمانه ای انجام داد که همواره با جنگ و لشکرکشی و فرار به کوهستان مواجه بوده است. این زندگی رقت بار همواره در گریز سپری شد. حتی هنگام وزارت، سپاهیان علیه او شوریدند و حدود ۴ ماه در زندان محبوس شد. البته در تمام آن مدت نیز مشغول نوشتن بود. به گفته ابوعبید چندین بار به ابن سینا تریاک داده اند، تا او را بکشند. شاگرد ابن سینا به نحو غیرمستقیم می گوید که او به موت طبیعی از دنیا نرفت. ابن سینا در زمان وفات حدود ۵۷ سال قمری یا ۵۵ سال شمسی داشت و نوشتن چنین آثار متعددی در این زمان اندک، بسیار عجیب است.

دقت کنید در ابتدای کتاب حکمت عروضیه که آن را در بیست و یک سالگی نوشته است، لبّ و اساس حکمت ارسطویی را بیان کرده است. حدود ۱۵ سال بعد، کتاب عظیم شفا را نوشت. چقدر این شخص در چنین زمان کوتاهی تکامل یافته است؛ حکمت عروضیه کجا و شفا کجا. ابن سینا در همین حال حکمت مشرقیه را بنا گذاشت. اگر ابن سینا نبود، مسلماً نه سهروردی بود و نه ملاصدرا. گرچه این دو به راه خود رفته اند، ولی آثار و اندیشه های ابن سینا برایشان بسیار راهگشا بوده است و مانند بسیاری از متفکران دیگر چه در مشرق و چه در غرب وامدار او بوده اند.

همدان

آرامگاه ابن سینا

ژیلسون، بزرگ ترین مورخ تاریخ فلسفه مسیحی، اشاره می کند که قدیس توماس در یک کتابش بیش از هزار بار از ابن سینا نام می برد. ابن سینا در فلسفه جدید بسیار تأثیرگذار بوده است.

*ابن سینا می نویسد نقایص حکمت ارسطویی بسیار زیاد بود و گرچه من در جهت رفعشان کوشیدم، ولی همچنان راضی نیستم. بعضی در فلسفه مانند حنابله هستند، از ظاهر تجاوز نمی کنند؛ زیرا گمان می کنند ارسطو حرف مطلق را زده است! ما حکمت را از منابع بسیار دیگر کشف کرده ایم، از منابع غیر یونانی

میناگری های قرآنی/۱۰

سیدعطاءالله مهاجرانی

ادب پژوه و متخصص تاریخ

مقدمه ششم: حجیّت ظواهر آیات (۱)

در بحث «حجیت ظواهر آیات قرآن مجید» این مبحث بسیار مهم مطرح می شود که: «آیا ظاهر آیات حجیّت دارد؟» نخست ضرورت دارد به این نکته اشاره کنم که واژه «حجیت» و «حجت» را می توان از پنج زاویه لغوی، منطقی، اصولی، حدیثی و قرآنی بررسی کرد. تهانوی در کشاف اصطلاحات الفنون، واژه حجت و دلیل را مترادف گرفته است؛[1] اما چنین نیست. در بحث شناخت تفاوت های واژگان قرآنی: «حجت»، «دلیل»، «برهان» و «سلطان» به شکل مستقل به این موضوع خواهم پرداخت.

اجمالاً حجیت بدین معناست که آیا می توان بر اساس معنای ظاهری، مراد جدّی از آیه قرآن مجید را استنباط کرد و دریافت و لزوماً بر اساس آن عمل کرد؟ گفته شده است که حدود ۵۰۰ آیه در قرآن مجید، آیات احکام هستند. کتاب هایی نیز در باره «آیات الاحکام» با ذکر ۵۰۰ آیه در عنوان کتاب، منتشر شده است. برخی در شمارش آیات الاحکام از عدد ۵۰۰ فراتر و برخی فروتر رفته اند. آیا فهم ظاهری این آیات ممکن است؟ این موضوع از این جهت در کتاب های اصول فقه و نیز کتب تفسیر، از جمله تفسیر بسیار پرنکته و عمیق «البیان» از مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا جریان فکری «اخباری» بر آن بودند که فهم آیات قرآن بر اساس ظواهر آیات ممکن نیست و به اصطلاح ظواهر آیات مفهوم نیست و ما به ناگزیر می بایست به احادیث مراجعه نماییم. در این باره با توجه به مهمترین شخصیت های اخباری و آثار ایشان توجه خواهم نمود؛ اما اینک نکات مهمی که در باره مفهوم بودن ظواهر آیات می توان اشاره کرد:

یکم) سیره عقلا و علما

بدیهی است سخنی که بر زبان آورده می شود و یا کتابی که نوشته می شود، مقصود و مراد سخنور و یا نویسنده این است که مخاطب بتواند سخنش را به درستی بفهمد. در سال ۲۵۱ ق، پس از شکست شورش خوارج، شاعران به رسم زمانه شعر به عربی در ستایش یعقوب لیث صفاری (۲۲۵ـ ۲۶۵ ق) سرودند. یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟» این مفاهمه نه تنها اشاره به زبان مرسوم دارد، بلکه زبان مرسوم نیز بایست مفهوم باشد. از این رو سیره عقلا، که در اصول فقه به آن استناد می شود، در واقع دستاورد تجربه بشری است. همواره چنین بوده است که به ظاهر کلام توجه و اعتماد می شده است و افراد بر اساس فهمی که از ظاهر کلام داشته اند، عمل می کرده اند. البته سیره عقلا را می توان در دو زمینه «سنتها و تقالید و عرف» و نیز «مرتکزات عقلیه» تبیین نمود که موضوع بحث ما نیست. فشرده سخن، کلام یا نوشته می بایست مفهوم باشد و مخاطب بتواند از آن معنای روشنی استنباط کند. این سخن بدین معنی نیست که مَجاز در سخن وجود ندارد و ما نیازمند به تفسیر و تأویل سخن نخواهیم بود.

دوم) قرآن کتاب قابل فهمی است

الف: ما وقتی قرآن مجید را تلاوت می کنیم، معنی و مفهوم بسیاری از آیات را می فهمیم؛ مثلا وقتی در تبیین داد و ستد می فرماید: «**قَالُوا إِنَّمَا البَیعُ مِثلُ الرِّبَا و أَحَلَّ اللهُ البَیعَ و حَرَّمَ الرِّبا**: گفتند: "داد و ستد صرفاً مانند رباست" و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است» (بقره، ۲۷۵)، گمان نمی کنم در فهم این آیه مشکلی وجود داشته باشد. مشابه این آیه می توان آیات بسیاری را برشمرد.

مردمان زمان رسول اکرم(ص) وقتی قرآن تلاوت می کردند، معمولاً معنی آیات را می فهمیدند. گاهی هم کهمتوجه نمی شدند، می پرسیدند. بدیهی است که انسان ها متناسب با قلمرو دانش و استعداد خود آیات را می فهمند. در تفسیر کشف الاسرار روایت بسیار جذابی از نحوه مواجههٔ نومسلمانان و تأثیر شگفت انگیز آیات قرآن بر آنان را روایت شده است:

«صعصعة عموی فرزدق پیش مصطفی(ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا درخواست کرد تا از قرآن لَختی بر وی خواند. رسول خدا(ص) سوره اذا زُلزِلَت بر وی خواند. چون به این آیت رسید که: **فمن یَعمل مثقالَ ذرّةٍ خیراً یَرهُ و من یَعمل مثقال ذرّةٍ شراً یَرَه**، آن مرد بشورید. آشوبی و شوری از نهاد وی بر آمد، فریاد و ولوله درگرفت و چون مرغِ نیم بِسمِل به خاک درافتاد و زار می گریست. آنگه گفت: همین مقدار از قرآن مرا بس است، مرا بس است!»[2]

۲ـ اسماعیل حقی (درگذشتهٔ ۱۱۲۷ق) در تفسیر روح البیان افزون بر روایت کشف الاسرار، روایت دیگری در ذیل تفسیر این آیات بیان کرده است: زید بن اسلم روایت کرده است که مردی عرب برای فراگیری دانش به پیشگاه پیامبر(ص) آمد. آن حضرت برای تعلیم قرآن، او را به نزد یکی از صحابه فرستاد. مرد عرب پس از یادگیری سوره زلزال، به حاضرین گفت: همین مقدار از دانش برای من کافی است. پیامبر(ص) به اصحاب فرمود: «او را رها کنید که مردی دانشمند گردیده است.»[3] در روایت زید بن اسلم، پیامبر(ص) از تعبیر «**فَقَد فَقُهَ الرَّجُل**» استفاده کرده است. چنان که می دانیم. فقه به معنی دریافت و فهم عمیق است.

ب) قرآن مجید به این موضوع بارها اشاره کرده است. که این کتاب برای فهم مردمان آسان شده است. به زبان مردم و زبان پیامبر(ص) است، عربی مبین است. بیان و هدایت و موعظه است. در آن اختلافی نیست، آیاتش استحکام دارد. از جمله نامهای شگفت انگیز قرآن مجید «تذکره» و «ذکر» است و یکی از عنوان های پیامبر(ص) «مُذکّر» است؛ یعنی قرآن مطالبی را بیان می کند که برای ما آشناست. برای یادآوری قرآن مجید آسان شده است: «**و لَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُذَّکِر**: قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست؟»

این آیه مانند ترجیع بند چهار بار در آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰ سوره قمر تکرار شده است. همین تکرار که مانند زنگ هشدار چهار بار طنین می افکند، این آیه، یعنی توجه به قرآن مجید را از جمله موضوعات کانونی این سوره (مانند توجه به قیامت) قرار می دهد. در حالی که شاهد تکرار آیات مربوط به قیامت در سوره قمر نیستیم. ترجیع بند فقط در باره اهمیت قرآن مجید و شیوه مواجهه با آن است.

ابوالقاسم قشیری (درگذشتهٔ ۴۶۵ق) در تفسیر پر لطف «لطائف الاشارات» در باره زبان و مفهوم بودن قرآن، به چهار موضوعِ «تلاوت»، «علم»، «فهم» و «حفظ» قرآن مجید توجه دارد: «یَسّرنا قراءَتَه علی ألسنةِ الناس، و یسّرنا عِلمه علی قلوبِ قوم، و یسّرنا فَهمَه علی قلوب قوم، و یَسّرنا حِفظَه علی قلوبِ قوم. و کلُّهم أهلُ القرآن، و کلُّهم أهلُ القرآن، وکلُّهم أهل الله وخاصته:[4] تلاوت قرآن مجید بر زبان مردمان آسان کرده ایم، و دانش آن را در دل ایشان و نیز فهم آن و نیز حفظ آن را برای همگان آسان قرار داده ایم. مردمان همگان اهل قرآن و اهل الله و خاص خداوند متعال اند.»

واژه «بیان» (آل عمران، ۱۳۸) به معنای ظهور و بروز است. وقتی سخنی که عرضه می شود، اگر روشن و به دور از ابهام و یا پیچیدگی و پوشیدگی باشد، از تعبیر بیان استفاده می کنیم.

«تبیان» (نحل، ۸۹) نام و صفت دیگر قرآن است؛ یعنی بیانی که سرشار از معنا و جامعیّت و کمال است. بیان مصدر ثلاثی مجرد است و تبیان مصدر مزید از باب تفعیل. بر اساس قاعده «زیادةُ المَبنی تَدُلُّ علی زیادةِ المَعنی»، افزوني حروف نشانهٔ افزونیِ معناست. در واقع تبیان قلمرو فراتر و عمیق تری را شامل می شود. این دو واژه به تعبیر محمدرضا حکیمی می تواند نشانه دو گونه زبان باشد: «لسان بیانی» و «لسان تبیانی».[5]

شیخ طوسی نام تفسیرش را «التبیان» نهاده است و آیت‌الله خویی برای تفسیر خود عنوان «البیان» برگزیده است. در واقع نشانه ای که این نامها بر تمامی قرآن مجید دلالت می کند؛ چنان که «المیزان» نیز همین خصوصیت را دارد. بدیهی است که ما برای فهم معانی آیات متشابه، شیوه ها و راههایی را که قرآن مجید مطرح کرده است، بررسی می کنیم. اما نکته اصلی و کانونی این است که قرآن به لحاظ ظ